وَ كانَ النَّبـيُّ ﷺ شَديدَ التَّعَلُّقِ بِـها فِـي الطُّفولَةِ؛ فَـمَرَّت الْأَيّامُ وَ في غَزْوَةِ حُنَيْـن
و پیامبر(ص) در کودکی بسیار با او وابسته بود ؛ پس گذشت روزها و در جنگ حنین
فِـي السَّنَةِ الثّامِنَةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْماءُ أَسيـرَةً بِـيَدِ الْمُسْلِميـنَ؛ فَـقالَتْ لَـهُم :
در سال هشتم هجری شیما به دست مسلمانان اسیر شد ؛ پس گفت به آنها ،
«إنّـي لَأُخْتُ النَّبيِّ ﷺ مِنَ الرَّضاعَةِ ...» ؛ فَـلَمْ يُصَدِّقوا قَوْلَـها، فَـأَخَذوها عِندَ
همانا من خواهر رضاعی پیامبر(ص) هستم ... ؛ پس سخن او را باور نکردند ، و او را نزد رسول خدا(ص) بردند
رَسولِ اللّهِ ﷺ ، فَـعَرَفَـها وَ أَكْرَمَـها وَ بَسَطَ لَها رِداءَهُ؛ ثُمَّ أَجْلَسَها عَلَيه، وَ خَيَّـرَها
پس شناخت او را و گرامی داشت او را و پهن کرد برای او ردایش را ؛ سپس او را بر آن نشاند و به او اختیار داد
بَيْـنَ الْإِقامَةِ مَعَـهُ مُعَزَّزَةً أَو الْعَودَةِ إلَى قَومِـها سالِمَةً راضِيَةً، فَـاخْتارَتِ الشَّيْماءُ
میان ماندن با او با عزت یا بازگشتن به سوی قومش سالم و خشنود ، پس شیما قومش را انتخاب کرد
قَومَـها، فَـأَعْتَقَـها رَسولُ اللّهِ ﷺ ، وَ أَرْسَلَـها إلَى قَومِـها بِـإعزازٍ.
پس آزاد کرد او را رسول خدا(ص) و فرستاد او را به سوی قومش با عزت و احترام .
فَأَسْلَمَتْ وَ دافَعَتْ عَنْ أَخيها وَ دَعَتْ قَومَها إلَى الْإسلامِ وَ بَيَّنَتْ أَخلاقَ النَّبـيِّ ﷺ
پس اسلام آورد و دفاع کرد از برادرش و دعوت کرد قومش را به اسلام و آشکار کرد اخلاق پیامبر(ص) را
لَهُم فَأَسْلَموا.
برای آنها پس اسلام آوردند .

﴿فَـبِما رَحْـمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُم وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَليظَ الْقَلْبِ لَـانْفَضّوا مِنْ حَوْلِـكَ﴾

آلِ عِمران: ۱۵۹

پس به برکت رحمتی از سوی خدا با آنها نرم خو شدی و اگر تندخو و سنگدل بودی ، بی گمان پراکنده می شدند از اطرافت .

۳. اَلْعَجوزُ الْمُحْسِنُ

پیرمرد نیکوکار

في يَومٍ مِنَ الْأَيّامِ شاهَدَ «كِسْرىٰ أَنوشِروانُ» فَلّاحاً عَجوزاً يَغْرِسُ فَسيلَةَ جَوْزٍ،
در روزی از روزها دید «خسرو انوشیروان» کشاورزی پیر را که می کاشت نهال گردویی را ،
فَـتَعَجَّبَ وَ قالَ:
پس تعجب کرد و گفت
«أَيُّهَا الْفَلّاحُ، أَ تَأْمُلُ أَنْ تَعيشَ حَتّىٰ تَأْكُلَ مِنْ ثَـمَرِها؟!
ای کشاورز ، آیا امید داری که زندگی کنی تا بخوری از میوه اش ؟!
أَلا تَعْلَمُ أَنَّـها لا تُثْمِرُ عادَةً إلّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَواتٍ»؟!
آیا نمی دانی که آن میوه نمی دهد معمولاً مگر بعد از ده سال
فَـقالَ الْعَجوزُ: غَرَسَ الْآخَرونَ أَشْجاراً، فَـنَحْنُ أَكَلْـنا مِنْ ثِـمارِها، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ
پس پیرمرد گفت : کاشتند دیگران درختانی را پس ما خوردیم از میوه هایش و ما می کاریم
أَشْجاراً لِكَي يَأْكُلَ مِنْ ثِـمارِها الْآخَرونَ.[۱]
درختانی را تا بخورند از میوه هایش دیگران .

۱- دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند